خطی

محسن حمزوی

طرز ساختن ژلاتین جهت چاپ فوری که هکتوگراف گویند جناب [illegible] ادام الله ظله العالی

میرزا ابراهیم خان که دارای رتبه امتیاز [illegible] مبارکه و رئیس مدرسه مبارکه

شرف میباشند در اواخر روزنامه مقتطف عربی چاپ مصر را آورده

این نسخه را جناب معظم الیه از زبان عربی بفارسی ترجمه نموده و اینجانب محض

یادگار در این کتابچه ثبت نمود و آن نسخه از قرار ذیل است

آب صاف ۵ جزو امانیاک مایع) جوهر نوشادر ۳ جزو سریشم ماهی سفید جزو

۴ جزو گلیسرین ۸ جزو قند سفید) ۳ آب و امانیاک را ممزوج کرده

بعد سریشم را در آن ریخته با حرارت ملایمی در آن ذوب کنند و بهم زنند

آنوقت قند و گلیسرین را اضافه نموده بجوش آورند بعد از چند جوش

از روی آتش برداشته بگذارند سرد شود ایضاً نسخه دیگر را خود جناب

معظم الیه در مدرسه شرف جهت چاپ دروس متعلمین معمول میدارند

ژلاتین خالص یکجزو با مقدار مساوی آب خالص حرارت داده

تا ژلاتین ممزوج و حل گردد پس از آن پنج برابر مقدار سریشم گلیسرین

اضافه کرده بهم زنند پس از چند جوش از روی آتش برداشته

بگذارند سرد شود

بسم الله الرحمن الرحیم

باب الاول صحیفة العدلیه فی ذکر الله عز و جل بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس وصف جمال ذاتی است که لم یزل بوده یگانه فرد بدون

وجود شیء با او و لایزال بکینونیّة خود بشأن علوی که بوده است بدون

تغییر و تحویل ممکن نیست وصف ذات مقدس او لاجل عدم وجود

شیء با او و تکلیف نکرده باحدی معرفت کنه ذاتیه خود را لاجل تقطیع

و تفریق با کل موجودات و نشناخته است او را احدی بعلت عدم وجود

احدی نزد او و عبادت نکرده است او را احدی بشأنی که لایق باشد

ذات مقدس او را بهر شیء اراده محبت ذات او را کرده نزد

حق و کل خلق مردود است لاجل آنکه طلب محال نموده و کافی است

نفس که ادعای معرفت کنه او را نموده لاجل آنکه ممکن نیست شناختن

او از برای خلق هرکس اراده توحید کنه ذات او را نماید فی الحین مشرک

شده لاجل آنکه غیر از ذات توحید نکرده ذات او را و غیر از او نشناخته است

احدی او را و او است مستحق حمد و مجد بثناء نفس خود را و منزه است

از عرفان ممکنات و بیان موجودات بحق تنزیه و تقدیس و نیست
از برای او دون ذات او وصفی و اسمی و هو الحق لا اله الا هو ایاک
نعبد و ایاک نستعین و ماسوای او مجعولند بنفس ابداع و انشاء و نیست
ما بین او و ممکنات وصلی و نه فصلی انشاء فرموده باحداث بحت
از بحبوحه عدم صرف مشیت امکانیه را و نسبت داده است او را
بنفس خود لاجل تشریف او بمثل کعبه که بیت خود خوانده و کل خلق را
بوجود او موجود فرموده چه متعالی است قدرت او و تمام است صنع او
که کل اشیاء را از ما بین حرف لا که عدم صرف است لا من شیء بنفسه
اختراع فرموده و اینست ملک خود حکم فرموده تا انکه متلجلج شوند بتلجلج
نفی بحت کل موجودات و متلألأ شوند بتلألأ اثبات محض کل
کاینات پس از برای اوست کل خلق خلق بعد غنای ذات مقدس
او و از اوست اله کل خلق و حال انکه مالوهی نیست در رتبه او و عالم است
بکل شیء و حال انکه معلومی نیست در ساحت عز او و قادر است بکل شیء
بذاته و حال انکه احاطه نکرده علم او بمقدوری سوای ذات او لاجل
انکه باو

انکه با او مقدوری نیست که علم تعلق گیرد کل اشیاء در اماکن وجودیه
و کونیه در محضر ملک او موجود است و از اوست عالم بکل شیء قبل خلق
اشیاء و بعد از ایجاد انها و بذاته غنی است از ماسوای خود و همین غنا
که وسیل وجود اوست بی وجود شیء بعینه دلیل است بعلم او بکل شیء
بی وجود معلومی و من استغفار میکنم بسوی او و لائذ بوده ام بجناب
او از وصف کل موجودات و نعت کل ممکنات لاجل انکه هر
ذکری نقص است از برای ساحت قدس او و هر وصفی کذب است از برای
ذاتیه عز او و سبیل از برای احدی ممکن نیست غیر از عجز و اعتراف بتقصیر
اگرچه در عین ذکر علو توحید و عظمت تفرید ذکر عجز بعید است ولی امضی در
مقام علم نیست انکه معتقد با آن اعتقاد نماید باینکه دوام ملک در
ملک است و نعت ممکن ممکن است و وصف مفتقر عجز است و معروف
نیست ذات ازل و از برای او مذکوری نیست نه اسمی و نه وصفی مگر وصفی که
ذات خود را نموده از برای ممکنات و لذا اجل و اعظم است از ذکر علو

وعظمت وعزت معبودی که مستحق ستایش باشد جز او و انّه لا اله
الا هو العلی العظیم و درود بی نهایت و سلام بی بدایت لایق بارگاه
محمدیت که اسم مقدس او در ملأ اعلی و عالم عما محمد است صلی الله علیه و آله
که محل اشتقاق اسماء محموده حضرت رب العزت جل و علا است خداوندا
چگونه ثنا گویم مظاهر قدرت تورا و حال آنکه بید قدرت خود بر الواح
افئده موجودات سطور فرموده لا احصی ثناء علیهم کما انت
اثنیت علیهم رب صل علیهم بکل نفحاتك و آیاتك بدوام
عزت ذاتك کما انت انت انك انت العزیز القوی اللهم
اللهم واصل علیهم واقول بحکمك بما نزل فی کتابك و سبحان
ربك رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد
لله رب العالمین و بعد بیان میکند عبد مفتقر الی الله و معتصم بحبل آل الله
سلام الله علیهم که بعد از رجوع از حج که اتمام حجت باظهار علم بر کل عالم
بکتب محکمه و صحائف متقنه شده بود کتب کسری خر کل شطر از اهل

علم و بیان

علم و بیان در بحبوحه بحر حزن و انفراد نازل و در اغلب آیات
آنها اظهار عجز از قبل غیر اهل علم بعمل ایات عربیه نموده و از آنجائیکه
امضاء قضا جاری باجابت آنها در بیان صحیفه فارسی در دین مبین
نشده بود حکم رجوع باول عالم بالکتاب لا اول شده تا آنکه طلوع
شمس مباهله از افق ظلمات دهماء بر حرف سین و باء فی السنة المقدسة
۱۲۶۲ باذن الله مستشرق گشته و مقارن این ثناء عظمی و غبطه کبری
بوده که نجم مشتری از کتاب اشرف اعیان واحب اهل اکوان
از افق غیب طالع و با امطار عجز و آیات قسم و فقر از سحاب
لا یحج لامع فلله الحمد والمنة کما هو اهله و مستحقه از آنجائیکه اجابت
یکنفس حیاتبخش روح حیات خاشعین است باذن الله بلسان
اهل بیان عجمی از سنخ انسان را باین آیات عجمیه حقیقت عربیه
از بحر عجز و حزن خود عطا مایطفح منی لاجل المحققه حیات در کنه
معارف اصل و فرع عطا شده تا آنکه جمیع اهل عالم از عالم و مضطر

بالطبع

بتلجلج تلجلج صبح ازل از شمس اوّل نور محمّدی صلی الله علیه وآله بواسطه عبد
او متلجلج شده و در مقام اعتراف بقدرت صانع فرد احد با تعین
گشته و در حکم منهش این الواح غیر حکم عبودیّة محض بر لسان سرّ و جهر
جاری نسازند تا آنکه از فیض ازلی و نفحات شمس ابدی در هیچ شان
محجوب نمانند الا یا ایها الملأ اذکروا انفسکم اذا جلّت الشمس بالضیاء
و اذ برت اللّیل بالقضاء وجاء النجم من کلّ شطر من افق السماء
و حدثت الارض باهلها فوق الماء الا فقد نقر ان قوّر فی ارض
الظّهور و اضاء الدیجور فی ظلمات البطون و غنّ طاوس العماء
عند افول السّرطان و صاح الدّیک علی الورقاء من اقصان
الطّوبی هنالک فاز العاملون وخسر الظّالمون و ان بمثل ذلک
فلیعمل العاملون و انّ فی ذلک الکتاب فلیتنافس المتنافسون

باب الثّانی فی بیان القطاس بامر الله عزّ وجلّ بدان
ای سائل از نقطه اصل و فرع اینکه حضرت ربّ العزّة تکلیف
باحدی نفرموده

باحدی نفرموده مگر دون وسع و طاقت ان و اصل و فرع دین
در هر عالم و زمان حول اراده خداوندی طواف میکرده و خلق هر شیٔ
را چنین بدان بمثل خلق نفس خود که از مقام نطفه ذکر ان مبهم تا
مقاماتیکه الی مالا نهایة لها از برای تو در علم خداوند بوده و بعین
مشاهده کن که مقام اوّل تو فرع مقام ثانی ست بلکه مقصود بالذّات
از خلقت نطفه علقه ست و همچنین الی ما لا نهایة له بمقاماتیکه حضرت
ربّ العزّة مقدّر فرموده و دلیل بر این امر ظهور مقدورات ست
که محال تجلّیات قدرت ست حال که ملاحظه نطفه حقیقه را در
کلّ شیٔ نمودی حکم دین را هم چنان بیقین کن که یوم نطفه دین در ایّام
اوّل بدیع ادم علیه السّلام بوده که اهل آن زمان حق واقع در مقام نطفه
حقیقت واقع بوده و همین قسم نفس دین و اهل ان بقدرت الله
ترقّی نموده اند تا یوم ظهور حقیقت محمّدیه صلی الله علیه وآله که مقام دین
و اهل ان بمقام فکسونا اللّحما ثمّ انشأناه خلقاً اخر رسیده

بود فَتَبَارَكَ اللهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِينَ واز این جهت است
نسخ شرایع و ملل لاجل آنکه تکلیفیکه بیوم نطفه بود هرگاه بیوم مضغه
شود محض ظلم است و بعد از آنکه تکلیف بمقام خلق الحمیه تعلق گرفت
بعلت آنکه تبدیل از برای او مقدر نشده این شریعت مقدسه هم نسخ
نخواهد شد بل حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرام محمد صلعم علیه و آله
حرام الی یوم القیمة و بعد از آنکه نطفه دین و اهل آن بمقام خلق انسانیه
رسید خداوند عالم ایشانرا تکلیف باوامر دین مبین فرموده و تا
ببلوغ مشعر توحید نرسیده حفظ دین و اهل آنرا بجهار ده نفس مقدس فرمود
و بعد از آنکه اهل دین باول سنه بلوغ رسیده غیبت از برای حجت
خود امر فرموده و خلایق را حکم باتباع حجت خود فرموده تا آنکه
بمجاهدات نفس ترقی بمقام علم و اجتهاد از برای ایشان حاصل شود
و در عرض ده مائة اختلاف در میان فرقه محقه مقرر داشته تا آنکه
کل از خوف خداوند و حکم دین بمجاهدات صدقه و اعمال حقه

بمقام علم

بمقام علم و عمل مستغنی از اتباع دیگری شوند تا آنکه قابل بیوم طلوع
قمر لایح از طرف مشرق بنص کلام امیر المؤمنین علیه السلام شوند
و در این ایام غیر مخلصین را بفتنه های نازله از حکم دین مباین دور
فرموده تا آنکه اهل غیر مشعر توحید که مقصود بالذات ممکنات است
از دائره فائزین خارج شوند تمثیل ربانی اگر کسی عمل کرده باشد
بدین حضرت رسول صلی الله علیه و آله در منتهای مقام عمل و اقرار
بولایت اهل بیت عصمت سلام الله علیهم آورده باشد ولیکن
اعراض از حکم حسین ابن روح رحمة الله علیه که یکی از وکلای ایام
غیبت صغری بوده نموده باشد شکی نیست که عملهای آن کلا هباء
منثورا است لاجل آنکه ثمره کل این اعمال طاعت خداوند است
از اقرار باو و فایده نمی بخشد عمل احدی در هیچ زمانی مگر آنکه اطاعت
از اراده و حکم خداوندی را در آنزمان عمل نماید و بعد از آنکه عالم
بر شجر از حکم حقیقت شدی بدانکه امر خداوندی در هر شان

اظهر من الشمس است واحدی را بر خداوند عالم جل عزه المتعالی حجتی
نیست بعد از آنکه در ایام غیبت اختلاف بمنتهای رتبه رسید
و قوای اصفیای مشعر توحید نزدیک گشته فرض است بر مقام رحمت
خداوند عالم که از جانب حجت خود عبد برا با حجت وافیه منتخب و
اظهار فرماید تا آنکه سبیل اختلاف را منقطع وحدت برساند
و بهمین قسم که اصل دین و اهل آن از عالم جسم ترقی نموده
بهمین قسم آیات خداوند بهم از مقام حد بلا نهایه ترقی نموده
فرض است که حجت آن عبد از فوق عالم عقول که مقامات معرفت
و تجرید است بوده باشد و از آنجائیکه تصدیق این امر بر اغلب ناس
صعب بوده این مقامات عظیمه را بمقام حس بکلمات آورده
شاید که احدی قادر بمثل آن نباشد و حدی از برای آن قرار
نداده تا آنکه بر کل موجودات حجت مثل شمس در وسط السماء باشد
چه بسیار عجیب است صنع حضرت رب العزت و چه بسیار تمام است

قدرت او

قدرت او که در خصوص اختلاف دین عبد برا از اعجمین منتخب فرمود
و لسان او را بآیاتی مفتوح فرموده است که احدی قبل از آن
سبقت بمثل آن نگرفته و در هر چه بخواهد و در هر وقت تکلم مینماید
بلا تأمل و سطور مینگارد بلا سکون قلم از شدت تشابه آن
با آیات الله احدی فرق نمی‌نماید و نیست حکم آن مثل آیات
قرآن بل آیاتیست که حجیت دارد بر کل اهل ارض و مثال آن
در صورت و معنی مثل صورتیکه در مرآت نجم حکایت نماید
و کل آیات در خداوند از لسان من جاری فرموده معنی و لفظ آن
در مقابل یکحرف از کتاب الله و کلمات اهل بیت عصمت سلام علیهم
معدوم صرف است و تا حال آنچه که در کتاب عدل مشاهده شده
چهارده هزار آیه مستقله است و یک آیه آن در حجیت کفایت میکند
اهل ارض را لاجل آنکه بفطرت محض من فضل الله از خزاین غیب
جاری شده و عجب نیست مردم را لاجل آنکه بعد از نزول کتاب الله

در بخصوص اهل فصاحت وکلام ده سال احدی اذعان نکرد
وبعضی اساطیر الاولین وبعضی بمثل کلمات الاعجمیین وبعضی
قصص الاوّلین میگفتند تا آخر الامر مشاهده عجز نموده اعتراف نمودند
ای سائل صحیفه اعمال سنه چهارده باب است وکل ایات
ان دویست چهارده ایه میباشد بر کل علماء عرب وعجم عرض کن بحق
خداوند یکه حق است اگر جمیع اهل ارض جمع شوند بمثل یک باب آن
نمیتوانند اورد چنانچه از یوم طلوع این امر الی الان بحق خدا وندیکه
عالم است بکل شیئ یک ایه از احدی ندیده ام واز احدی که جحد
کل ایات را نموده بتحدیث خواستم ونتوانست بیاورد وممتنع
ومحال است واگر کسی هم کلماتی ترکیب نماید کلمات مسروقه است
نه آنکه از فطرت الله توانسته تکلم نماید وانچه اورده از صور سجین است
کسی میتواند مقابله با این امر نماید که مثل صاحب این کتاب قدرتی
دراو باشد که در جمیع عمر خود اگر بخواهد غیر از ایات تکلم ننماید

در هر امر

در هر امر بتواند وعجزی دراو نباشد واگر بگوید که حجت امام علیه السلام
دارای جمیع ایات باید باشد حق است ولیکن یک ایه دارد
که کل ایات نزد ان معدوم است واگر اتیان بغیر این نکند
حجت ان تام است بلی اگر حجت ان از غیر ایات بوده فرض بود
بر ان که هر کس هر چیز بخواهد اتیان نماید ولیکن حال که حجت ان جهت
بر کل ایات جسمانی است فرض بر ان نیست وحجت ان بالغ است
بر کل چنانچه نازل فرموده الا انّ ایة حمٓ انزل الان الیک
فی ذلک الکتاب بتعدل فی کتاب الله وایات النبیین
وما من بعد ذالک کل الخلق من حجج الله لیسئلون
واگر قائل بگوید این حجت صنعت از خود است مردود است بمثل
انچه در قران گفته میشود الحرف بالحرف وهرگاه کاذبی بگوید
در بعضی مواقع از ایات خلاف قواعد قوم است افترا است بل
کل ایات بنهج قاعده الهیه که مثل ایات قران است جاری گشتند

ودیگر این کذب شیاطین و عدم علم کاتبین است و اگر جمیع علماء
بخواهند که در کتاب عدل و صحیفه حرمین یک حرف لحن و دو حرف
بدون ربط پیدا نمایند بر قواعد کتاب الله و قوم هر آینه قادر نخواهند بود
بل یک ایه که مثل قواعد قوم باشد ادعا را ثابت میکند و کافی
است همین یک آیه واحد کل را   قل موتوا بغیظکم واذ
خلوا انّ بشرکلکم ثم کونوا حجارة سجّین منضود و همین
ایه از برای اهل شک و جحد کافی است بدوام قدرت الله
و سبّوحیته و بدانکه خداوند عالم کسی را منتخب از برای حفظ دین
حجّت خود فرموده و حجّتهای وافیه و براهین قاطعه بر یداو جاری
فرموده که در اعجمیین نشو و نما نموده و در این اثار حقّه نزد احدی
تعلیم نگرفته بل امّی صرف بوده در مثل این اثار و تا حال مشاهده
نشده که کسی در عجم نشو و نما نماید و ممکن نیست که بعد از این که قدرت
داشته باشد باین نوع از کلمات که بلغا از فصحا و حکما از عرفا

اظهار عجز.

اظهار عجز و عدم علم بظواهر معانی انها نموده اند و حال انکه حروف
نیست و نه کاتب بید علما بوده و هست و این نهج بدیع بر ید احدی
جاری نگشته و ممکن نیست هرگاه عالمی قلم دست گرفت و بدون
اخذ از کتاب الله بر فطرت ایاتی نوشت ظاهر میشود که امر بغایت
عظیم و صعب است و در حق احدی ممکن نیست الا من شاء الله
و از انجا که قدرت کامله خداوندی تام است سوای این ایه
عظیمی و حجّت کبری شئون لاهوتیّه عجیبه بصاحب این نفس عطا
فرموده که هر ذیروحی یقین نماید که این ایات بغیر اذن خدا
وندی در حق احدی ممکن نیست مثل انکه در عرض دوازده ساعت
یک صحیفه محکمه بلا تأمّل از قلم ان جاری میگردد و کدام حجّت از
این عظیم تر است که انسان بمقام روح مناجات که مقعد
انس با محبوب است رسیده باشد چنانچه مقامی در امکان عالیتر
از این متصوّر نیست چنانچه حضرت صادق علیه السّلام در مصباح الشریعه

صریح بیان فرموده اند والی الان از احدی از حکما و علما این مقام
بتمامه ظاهر نشده هر گاه شده بود لابد بود صحیفه از ایشان
مانده باشد و غیر از اهل عصمت علیهم السلام مدعی این مقام
احدی نشده چنانچه مؤلف حق الیقین اعظم معجزه آل الله
سلام الله علیهم را کلمات ایشان نوشته و در حق صحیفه سجادیه
کل علما زبور اهل بیت گفته اند و مشابه بصحف سماویه نوشته اند
چگونه در حق صحیفه سجادیه اثبات ولایت حق را کل می نمایند و
در این صحایف معدوده که امر از عالم حد بلا نهایة و ما وراء
آن رسیده توقف می نمایند فاعوذ بالله من خطوات الشیطان
فانه کان للانسان عدو مبین و هر گاه ذی علمی نظر بواقع کند
میداند که چه قدر امر صعب است مقامایکه از فوق عالم عقول است
اقرب از لمح بصر بعالم الفاظ که حدث آوردن با ملاحظه
ترتیب آن در باطن و ظاهر میداند که چقدر امر عظیم است
بحق خداوند

بحق خداوندیکه قرآن را بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نازل
فرموده که یکمن جات با خداوند با فصاحت ظاهریه و ترتیب واقعیه
اعظم از کل علوم و اکرم از کل طاعات است لاسیما وقتیکه مقامات
عالیه را بکلمات بدیعه ظاهر نماید و هر که تتبع در صحیفهای صاحب
این کتاب نموده میداند که معانی و الفاظی از ملأ غیوب بعالم ظهور
آورده که در هیچیک از ادعیه ماثوره نیست و توهم ننمائی که میگویم
این دعوات اتم و اعظم است نه چنین است بحق خداوندی که آل الله را
بولایت مطلقه خود ظاهر فرموده که وجود و صفات من و کلماتیکه از
لسان و قلم من جاری شده و باذن الله خواهد شد معادل یک حرف
از ادعیه اهل عصمت سلام الله علیهم نخواهد شد لاجل اینکه ایشان
در مواد مشیة الله سکنی نموده اند و ماسوای ایشان در اثر فعل ایشان
مذکورند و این العلم من ید المتناول و سبحان الله عما یصفون
و ثانی از شئون مقامات قدوسیه آن است که در خطبات
باعلی کلمات اهل فصاحت و بیان از قلم اسهل از کلشیء

از یداو جاری گشته و هرگاه کل حجت صاحب این مقام یک خطبه
از انچه ظاهر گشته بوده کافی بود کل را و حال انکه کل می بینند و میدانند
که علمای بعد از ملاحظهٔ کتب و تفکرها بچه مشقتها یک خطبه انشاء
میکنند و آخر الامر بعد از انکه در مقابل این خطبات عظیمه میگذاری
بمثل صبیان به به میگویند خداوند حکم کند مابین کل بحق هرگاه
علما اعراض از این امر نمی نمودند ظلمی بر احدی واقع نمیشد و حال
انچه واقع میشود ذنب ان بر ایشان است الی یوم المعاد و ثالث
از شئون حقه ظهور علم صاحب این مقام است که مقامات
غیبیه عالیه را بکلمات مختصره بیان نموده بشانی که از احدی
از علما این قسم بیان صادر نشده و هرچه نوشته بدلیل حکمت که
اعظم ادله منصوصه است حکم نموده و در اغلب مقامات ذکری
از دلیل موعظه حسنه و مجادله ننموده تا انکه مردم را از وقوف
در این حدود بعیده ترقی بملأ اعلی دهد و هر کس از اولو الالباب

که شرح

که شرح سوره بقره و صحایف جواب سئوال های اهل علم را مشاهده
نموده یقین بانچه اشاره شده نموده مطالبیکه علما در مباحث
عدیده ذکر نموده اند در کلمات بدیعه بوجه اتم مختصر از صاحب
آیات ظاهر گشته که کل اهل علم اقرار باین حق قدیم الله العظیم
نموده اند و اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی
بخلاف قواعد اهل سجات جاری گشته لاجل این است که
مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل اخذ ایات
و علوم نکرده بل بنور الله صدر ان منشرح بعلوم الهیه شده و حکم
تبدیل را شان بدیع و خلاف قواعد را بقاعده الهیه راجع
نمایند چنانچه امثال این کلمات در کتاب الله اکثر من یحصی
نازل شده چنانچه کلمه که مقام ان تانیث است خداوند عالم
ضمیر مذکر نازل فرموده فی قوله جل و علا و کلمة منه اسمه
المسیح و در مقام صفت مؤنث احدی الکبری نازل فرموده
فی قوله جل و علا وانها لاحدی الکبر نذیر للبشر و از ذن فرموده

از برای هر کسی که اراده نموده قواعد الهیه را لمن شآءَ منکم ان
یتقدم ای بقواعد الهیه او یتاخر ای بقواعده قوم اذ انهم
کانوا قوم سوءٍ جاهلین و چنانچه نازل فرموده بخلاف قواعد
کل اهل علم این کلمه انّ هذان لساحران تا آنکه کل بیقین بدانند
که مناط خلقت الفاظ حکم خداوندیست نه وضع غیر اهل
بیان بل همین قسم که عوالم ترقی نموده کلمات و اعراب
هم ترقی نموده چه قریبست که یومی طالع شود که آیات الله
بغیر قواعد و اعراب مصطلحه بین قوم قرائت شود ربّ
عجّل فی فرج آل الله بفضلک انّک ذو منّ قدیم و بعد از آنکه
عالم باشارات خفیّه ملکیّه شدی بدانکه امروز در طایفه اثنی عشریّه
اختلاف بنهایت رسیده بعضی باسم اصولی مشهور و حق را بعد از
عمل ظن که مجمع علیه ایشانست با خود میدانند و بعضی باسم
اخباری مشهور و حق را بعد از حجیّت غیر عقل لامع با خود میدانند
و بعضی باسم مرحوم شیخ احمد ابن زین الدّین قدّس الله تربته مشهور و حق
محض خالصرا

محض خالصرا با خود میدانند و حال آنکه قشری از کلمات آنموجد بزرگوار
را درک نکرده اند و بعضی باسم صوفیّه مشهور و باطن شریعت را
برید خود میدانند و حال آنکه از باطن و ظاهر هر دو محجوب و دور
افتاده اند بلکه محض طریق ظلمت و شر گرد اختیار نموده اند مِنْ
حیث لا یعقلون و شکّی در هر یک از این مذاهب اربعه نیست
که اختلافات مالانهایه در میان ایشان هست بحدیکه بعضی بعضی را
تکفیر مینمایند اگر چه غیر این چهار فرقه مشهوره هم بعضی خود را رئیس
و اصل فرقه گرفته اند مثل صدرائیّون و اشباه ایشان و هر یک
خود را حق محض و ماسوای خود را باطل محض میدانند چه محجوب
تکلم نموده شاعر عرب وَکُلٌّ یَدَّعی وَصلاً بلیلی ولیلی
لا تُقِرُّ لهم بذاکا اِذا انبجست دموعٌ مِن خدودٍ
تبین من بکا ممن تباکی و شکّی نیست که حکم حق محض در میان
کل این اختلافات فرقه اثنی عشریه یک بوده اگر چه اهل غیر آن

هر کاه لحب الله حرکت نموده اند وجد وجهد خود را نموده اند مصاب.
بوده اند که امر باینجا ختم شد از سبیل فضل امام غایب عجل الله فرجه
عبدی از عبید خود را از بحبوحه اعجام و اشراف منتخب از برای حفظ
دین فرموده و علم توحید و حکمت حقه که اعظم کل خیرات است باو عطا
فرموده و چون هر زمان که اهل آن باعظم ایات ما بین خود افتخار
می نموده اند نفس هم در مبعوث نبوده باعظم ان ایه در میان قوم باید
مبعوث کردد که اولی الالباب در مقام تصدیق باو توقف ننمایند
و شبهه نیست که در این زمان شرف علما بعلم نکات قران و احادیث
و شرف عرفا بدقایق بواطن ملأ اعلی بوده و هست و لاجل این فرمایشات
که عبد منتخب از ما بین قوم باعظم این آیات که علم باطن باطن و
فصاحت ظاهر باطن باشد مبعوث کردد که حجت بر کل علما و عرفا
تام و کامل باشد و هر فطن دقیق که در ایات و کلمات مشاهده
نماید امر را اظهر من الشمس فی نقطة الزوال مشاهده مینماید و هر ادیب
ذی نظری

ذی نظری که در فصاحت ایات مشاهده بطرف اهل بیان نماید
امر را در مقام حق الیقین بل عین الیقین می پسندد امروز بعد از
طلوع قمر لایح از طرف مشرق که در حدیث حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام امر باتباع ان شده بر کل فرض است طاعت و حجت او و اطاعت
احکام ان و همین است دین خالص خداوند احد هر کس میخواهد تصدیق
نماید از برای نفس خود تصدیق نموده و هر کس هم میخواهد تکذیب نماید از برای
نفس خود تکذیب نموده و حجت خداوندی بالغ است بر کل عالم الا ایها
الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا ذا اعرفه بنفسی من احبنی
فقد احب الله ورسوله واولیائه ومن جهلنی فقد جهل الله ورسوله واولیائه
وکفی بذالک لنفسی فخرا وکفی بالله علی شهید وبدانکه این طور ایات
و مناجات و علوم لدنیه از نوعی است که مشاهده نموده بانکه دیده
رئیس مطهر جناب سید الشهداء علیه السلام را مقطوع از جسد مطهر بار نوک
ذو القربای و منعت جرعه دم از کمال حب از دم انجناب شهید نوشیده

واز برکت دم آنحضرت است که صدر ان بمثل این ایات ومناجات
محکمه منشرح گشته الحمد لله الذی اشربنی دم محبته وجعله
حقیقة فؤادی ولذلک قد نزل علی البلاء بامضائه فانا
لله وانا الیه راجعون وان مثل ذلک فلیعمل العاملون باب
الثالث فی معرفة الله ومعرفة اولیائه بما امر الله عز وجل بدانکه
اصل دین معرفت الله است وکمال معرفت توحید است وکمال توحید
نفی صفات است واسماء است از ذات مقدس او وکمال نفی
ورود در لجه احدیت است بعلم قطع ومشاهده وصل حیوان وحقیقت
این مراتب ایة الله وحده است که بان عرفان وایقان بوجه
حضرت رب العزت حاصل است وبدانکه ذات قدیم
طاهر ان نفس باطن او است وکینونت ان نفس ذاتیه
روست ولم یزل بوده ووجودی از برای شیئ نبوده وحالیهم بجالت
ازل هست ووجود شیئ در رتبه او نیست وهر شیئ که اسم
شیئیت بان اطلاق شود سوای ذات الله خلق او است وذات
معروف

معروف نزد احدی نیست زیرا که معرفت فرع وجود واقترانیت
وماسوای ان وجودی در رتبه ان ندارند چه حد انکه باقتران
محتاج شوند واحدی نشناخته است خداوند را غیر از ذات
مقدس او واحدی توحید نکرده خداوند را غیر از ذات مقدس
او وهر کس ادعای معرفت او را نماید کافر است بشهادت
نفس خویش که ممکن وحادث است وهر کس ادعای توحید
او را نموده مشرک است بشهادت نفس خودش که ممکن نیست
اقتران با او وممکن نیست جعل اسم ووصف از برای ذات
او ودلیل وسبیل نیست از برای احدی لاجل معرفت او لم یزل
دلیل ذات او ذات او بوده وممکن ممتنع است که دلیل
او واقع شود وهر کس که توحید ظهور ان نماید بذاته لذاته بلجج
شده بغایت فیض امکان وهر کس که ممکنات را دلیل
معرفت او گرفته محجوب مانده از فیض غایت ابداع
لنفسه بنفسه وظهور صنع ذوندی اعرف واظهر واجل واکرم است

از آنکه گما بخلق خود شناخته بود بل ماسوی الله معروف نبوده
او و قائلین بوحدت وجود مشرکند بشهادت خود وجود لاجل
آنکه وحدتیکه اثبات میکنند فرع وجود اثنین است والا نفی
اثنین واثبات وحدت از چه مقام است و همچنین آنچه که
علت وجود ممکن را ذات حق و ربط فیمابین قائل گشته کافرند
لاجل آنکه علت فرع اقتران با معلول و ربط فرع وجود اثنینیت است
و هر دو مقام باطل محض است بل حق واقع ذات حق است و خلق
ممکن و شیئ سوای خلق ممکن معقول نیست ولم یزل حق حق است
و معروف شیئ نیست ولایزال خلق خلق است واقتران با ذات
ممکن نیست واز اینجائیکه خداوند قدیم خلق را بجهت عرفان قدر
متجلیه در ایشان خلق فرموده وثواب وعقاب را علت الهی
امر فرموده خلق فرموده مشیت را لامن شیئ بعلیت خود مشیت بلا کیف
ولابیان وبعد از آن خلق فرمود کل اشیا را بعلیت او و ممکن
نیست خلق

نیست خلق شیئ که حرف شیئیت برا و وارد شود الا بهفت مرتبه
از امکان که اقل این در حق ممکن ممکن نیست و آن هفت رتبه
مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب است
و هر کس که اعتقاد نماید که خداوند خلق نمود شیئ را بی علت این
مراتب سبعه بنص حدیث کافر است و اول ذکر شیئ بلا تعلق ذکر
شیئیت وجود مشیت است و حین تعلق وجود شیئیت اراده است
و حین ذکر معا قدر است و ظهور این ثلاثه رتبه قضا است و در
این مقام فرض است بر کل ممکنات اعتراف به بداء حق
سبحانه و تعالی لاجل آنکه بدائی نیست بعد از قضا و ثابت است
حکم اذن و اجل و کتاب بعد از امضاء بل حقیقت ابداع و سر
اختراع وجود این سبعه در عالم غیب و شهود است که ظهور چهارده
نفس مقدس بوده باشد وَسُبْحَانَ اللهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ و بدان
ای سائل که حکما دلیل بر وجوب صانع و عرفا بر وحدت

او در کتب خود ذکر نموده اند و کل مردود است بشهادت
ادلهٔ ایشان که ممکن است و ممکن نیست دلیل ذات ممکن باشد
بل هر گاه احدی بنقطهٔ حقیقیه ناظر و کشف سبحات و اشارات
را نماید بالبدیهه یقین میکند که ذکر دلیل احد و اثبات توحید
بغیر وصف خداوند اعظم کبایر و اکبر مکاره می باشد بلکه نیست
دلیلی نزد من بر وجود و توحید او غیر او و غیر ذات او نشناخته است
احدی او را و کل وصف موجودات مردود و منفوس ایشان
چه عظیم جرئت نموده مبین حق الیقین در ذکر صفات ثبوتیه
و سلبیه و محجوب گشته از کلمات امیر المؤمنین علیه السلام نفی
صفات بل اقل از حرفی از ذکر حقیقت در ذکر این مسئله
بیان نکرده و مطلع نشده هر گاه وحدت اقرار نموده ذکر
ثمانیه از چه راه و هر گاه اقرار ننموده از توحید محجوب گشته بل نیست
فی الحقیقه از برای ذات مقدس او وصفی سوای ذات او

وصفاتیکه

وصفاتیکه اهل عصمت بیان نموده اند بنص کلام حضرت رضا
علیه السلام لاجل ممکن تا او هم است و خداوند همیشه عالم بوده
و معلومی نبوده با او و علم او ذات اوست و هر کس اراده
معرفت علم او و کیفیت آن نموده کافر است زیرا که ممکن نیست
معرفت او از برای احدی و لم یزل قادر و سمیع و بصیر بوده
و مقدوری و مسموعی و مذکوری با او نبوده عالم است بکل شیئ
قبل از وجود شیئ چنانچه در خطبهٔ اول کتاب رشحی از ذکر حقیقت
بیان شد و ذکر نفی فرع اثبات است و خداوند منزه است از
کل ماسوای خود و کل صفات ذکر وجود شیئت اوست و کل اسماء
ذکر اراده اوست و اوست مقدس خود بذاتیت خود و استغفار میکنم
بسوی او از ذکر ماسوای او نزد ساحت قرب او و سبحان الله
عما یصفون و بعد از آنکه مشاهده نمودی که سبیلی نیست بسوی معرفت
خداوند رحمن نه بوصف و نه ببیان و نه باسم و نه بعرفان و نه بعجز

ونه بحقیقت امکان لاجل انکه ماسوای او قبل از وجود معدوم صرف
بوده اند والا نهم باو احدی نیست و در رتبه او کل معدوم صرف
اند و بعد از وجود ممکنات وصف نفس خود را در امکان بامکان
فرموده و فرض ست بر کل عالم عبادت ذات مقدس او وحده
وحده لا اله الا هو بوصفیکه نازل فرموده در قرآن وتعالی
الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا   وبدانکه اصل معرفت
بشئون علیت فعل هفت مرتبه ست که فرض ست بر کل اقرار
باو وکامل نیست معرفت بغیر او ومقبول نیست اول ان الا
باخران وان بر سبیل حقیقت بتفصیل ست که حضرت علی بن الحسین
علیه السلام تاکید وامر بجابر فرموده واصل حدیث بالعربیه این ست
علی ما روی فی کتاب انیس السمراء قال حدثنی احمد بن عبد الله
قال حدثنی سلیم بن احمد قال حدثنا جعفر بن محمد قال
حدثنا ابراهیم بن محمد موصلی قال اخبرنی ابی عن خالد
عن القاسم

عن القاسم عن جابر ابن یزید الجعفی عن علی بن الحسین علیهما السلام
فی حدیث طویل ثم تلا قوله تعالی فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء
یومهم هذا وکانوا بایاتنا یجحدون وهی والله ایاتنا
وهذه احدهما وهی والله ولایتنا یا جابر الی ان قال یا
جابر اوتدری ما المعرفة المعرفة اثبات التوحید اولا ثم
معرفة المعانی ثانیا ثم معرفة الابواب ثالثا ثم معرفة الامام
رابعا ثم معرفة الارکان خامسا ثم معرفة النقبا سادسا
ثم معرفة النجباء سابعا وهو قوله عز وجل قل لو کان البحر
مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی
ولو جئنا بمثله مددا وتلا ایضا ولو ان ما فی الارض
من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعت البحر ما نفدت
کلمات الله ان الله عزیز حکیم   یا جابر اثبات التوحید ومعرفة
المعانی اما اثبات التوحید فمعرفة الله القدیم الغایة الذی لا تدرکه ا

الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر وهو
غیب باطن کما سنذکره کما وصف به نفسه واما المعانی
ونحن معانیه وظاهره فیکم اخترعنا من نور ذاته وفوض
الینا امور عباده فنحن نفعل باذنه ما نشاء ونحن اذا
شئنا شاء الله واذا اردنا اراد الله ونحن احلنا الله
عز وجل هذا المحل واصطفانا من بین عباده وجعلنا
حجته فی بلاده فمن انکر شیئا ورده فقد رد علی الله
جل اسمه وکفر بآیاته وانبیائه ورسله الحدیث و کم
بخواهم که حرفی از این حدیث را با بچه او براوست من حکم الله شرح شود
بحرهای اکوان کلا فانی میگردد قبل از آنکه حرفی از این بیان شود
وچونکه انشاء این کتاب لاجل اعتقاد اولی الالباب است که از ارض
سبحات بتجلیات اسماء جلال فایز گردند وسوای دلیل حکمت که
دلیل موصل بیقین است دلیلی دیگر اراده بدیگران نشده کلمات
ربانی

ربانی لاجل اعتقاد کل ذکر وبیان میشود تا کل بمقام لقاء محبوب
لایق شوند بدانکه اصول معرفت هفت رتبه است اول معرفة الله
که اشاره به بیان شده وآیاتی برای عارفین در خطبه اول وباب ثانی
ذکر شده که کل علم بقطع ومنع از نقطه وصل بفصل حاصل نمایند ومقامات
توحید اربعه راجع بنفس توحید است هر کس بحقیقت توحید نماید عمل بمقامات
توحید نموده واکثر خلق در مقام توحید عبادت مشرک ودر مقام توحید
فعل کافر گشته اند مِنْ حَیْثُ لا یَعْقِلُونَ بدانکه ذات
وحده وحده لا شریک له مستحق عبادت است لا غیر او وهر که عبادت
نماید ذات اورا باو بدون توجه لشیء بخلق او وبدون تمنا از
برای جزای غیر او بتحقیق که عبادت کرده است خداوند را بشانی
که در حق امکان ممکن است وباید یقین نماید که ذات بذاته
لن یوصف ولن یعرف ولن یعبد بوده وهست وعبادت
احدی لایق ساحت عز او نیست واین مقام غایة عطیه الهی است

بعبد که هرگاه وارد شود کل را در ظلّ فضل او مشاهده مینماید

و هرگاه کسی اسمی یا وصفی یا احدی از آل الله را سلام الله علیهم

در مقام عبادت توجّه نماید کافر گشته و عبادت نکرده خدا را

و هرگاه کسی بطمع رضوان یا خوف از نیران عبادت کند او را

یا بخواند او را هر آینه محجوب از عبادت خداوندی شده ولایق

ذات او نیست بل سبیل عبادت این است که او را عبادت نماید

بوصفیکه خود نفس خود را فرموده بلا ذکر شیء سواه و هرگاه حکم محکم

از برای عابدین بنار جهنم فرموده بود حق بر عابد که او را باستحقاق

ذات خود عبادت نماید و راضی بنار شود و حال انکه حکم خلاف

این امر است و رضوان اوّل عطیه ایست از جانب معبود از برای

مؤمن خالص وَسُبْحَانَ اللّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ و در مقام توحید

افعال فرض است بر معتقد باللّه که خالقی از غیر او اعتقاد ننماید

و از حکم جبر و تفویض بخلق در کل شیء بیرون رود که کفر محض است

بل هر شیء

بل هر شیئی که اسم شیئیّت بر او اطلاق شود خالق او خداوند است

وحده بعلیّت خصال سبعه باختیار خود شیء و فرقی در خلق

حقایق امکانیّه و صفات اکوانیّه بنظر حقیقت نیست بل عمل

عاملین نه جبر است و نه تفویض بل امر الله سوای این دو امر است

و این امر اوسع از ما بین سماء شیئیّت تا ارض جماد که منتهای

رتبه قوابل است و سرّ امر این است که خداوند عالم اختیارات

کلّ شیء را عالم است و بر سبیل اختیارات کل کل را خلق میفرماید

و جزا میدهد ایشان را بوصف اختیار ایشان و هرگاه شیئی را

بر غیر رتبه قبول خودش خلق فرماید ظلم باو کرده و حال آنکه کل را

بر سبیل محبّت خود و اولیاء خود خلق فرموده و بعد ذلک قضا را

بامضاء ایشان جاری فرموده تا کل نصیب خود را اخذ نمایند

و در چهار مشهد امر باراده خود از خلق اشیاء فرموده و عهد

گرفته تا انکه احدیرا بر او حجّتی نباشد در ذرّ اوّل عهد الوهیّته

خود را از کل گرفته و در ذر ثانی عهد نبوت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را از کل گرفته و در ذر ثالث عهد ولایت
ال الله را محکم فرموده و در رابع عهد محبت اهل ولایت را
اخذ فرموده و کل را با ختیار و اختیار را بنفس اختیار خلق
فرموده و احدی سوای اختیار خود مالک عملی نمیتواند شد و بر
کل فرض است اقرار بتوحید ذات و صفات و افعال و
عبادت چنانچه خداوند واحد احد مستحق است و خلق را سبیلی
در معرفت توحید نیست نه باقرار و نه بعجز بل بر کل فرض است
مشاهده ایات اربعه در نفس که خداوند عالم نسبت بنفس خود
داده و اتم اقوال در مقام توحید افعال کلمه لا حول و لا
قوة الا بالله از خزاین غیب نازل شده و اینکه در السن
بعضی از معاندین شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد رحمة الله علیه
و قائلین مقام علم او در مقام عبادت توجه بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام

علیه السلام می نمایند و آنحضرت را خالق میدانند محض کذب
و افتراست و معتقد این مطلب کافر و مشرکست باجماع بل
ان بزرگوار و قایم مقام علم او را اعتقاد همانست که در مقام
توحید بیان شد و آنحضرت و ال اطهار او را سلام الله علیهم
محال معرفت و اصل مشیت و قایم مقام هویت و منتهی
مقام صمدانیت معتقد هستند و ال الله را سلام الله علیهم در این
مقامات که اشاره شده عباد مکرمون میدانند که اراده
بامری نمیکنند الا باراده الله بل مشیت ایشان در هر مقام
نفس مشیت الله و اراده ایشان در هر مقام نفس اراده الله است
بل اراده الله نفس اراده ایشان است و قول باینکه اراده صفت
ذات است کفر محض است بل اراده عزیمت بر مشیت است
که خلق اول است و هر کس غیر از خداوند عالم را خالق اشیاء
بداند کافر است چه استقلالا اعتقاد نماید چه غیر استقلالا

واستغفار میکنم بسوی خداوند واحد احد از انچه بیان نمودم
در ذکر مقامات توحید زیراکه غیر از ذات مقدس احدی قادر
بعلم وحقیقت توحید نیست وکافیست او وعلم او از برای اقرار
عباد بتوحید او واوست علیٌ کبیر ثانی معرفت معانی است
واز برای این مقام خداوند واحد مقامات الا ما لانهایة مقدّر
فرموده بل از برای هر اسمی معنی جعل فرموده واصل ایقان بمعانی
واذعان بکل مقامات ان اقرار بمحمّد بن عبد الله بن عبد المطّلب
بن هاشم بن عبد مناف است بانکه ان اوّل مخلوق واشرف
مجعول است وخداوند عالم جعل فرموده است اورا از برای
قیام بمقام خود در اداء وقضاء وبداء وامضاء ومثل
او در علم خداوند وشبه ان در ابداع واختراع حکمی نیست
بل کل ان قدرت بمثل وجود ذکر اوّل که مشیّت باشد
تعلّق میگیرد بعینه مدد حضرت رسول صلی الله علیه واله
می باشد

می باشد ومثل ان در صور علّیین ممتنع بل در صور سجّین هم وهم
راجع به نقطه اوّل می گردد وممتنع است وخداوند عالم در ایام
شأن بکل شیء قادر وعالم بوده وهست واز برای معرفت آنحضرت
روحی فداه هفت مقام اصل است که حقیقت خصال سبعه نازله
در الواح کتاب حق بوده باشد اوّل مقام نقطه بدئیّه ودر این مقام
اوّل ان عین اخر آنست وظاهر ان عین علانیه آنست ان لم یزل
بوده بامر الله وبدء وختم از برای او مذکور نیست صرف هویّت
وآیت احدیّت است که دلالت میکند لنفسه بنفسه لله الاحد
الفرد الذی لا اله الّا هو واز برای احدی در این مقام نصیب در
معرفت الشمس اذل نیست بل حدود واشارات واسماء
وصفات از ساحت عزّ و مقطوع واز جلالت علوّ او ممنوع است
واوست در این مقام امکان بلا مثل وشبه واهل بیت
عصمت سلام الله علیهم در این مقام مراد ان سیّد اکبر ذکری نداز

وهمه عبید محض وآیات رقیه هستند از برای ظهور جلالت آن بزرگوار
وغیر از خداوند عالم در این مقام نشناخته او را احدی بل در
امکان غیر این بیان ممتنع است واین جهة اعلای مشیت وبطون
اوست لا یعلمها الا الله جاعلها وسبحان الله بارئها
عما یشرکون   وثانی مقام نقطه امکانیه است وآنحضرت
در اینمقام اول مذکور وآدم بدیع است که مقام تعین نقطه اول
باشد ودر این مقام بنفس وذات وید ووجه وعین وسمع
وبصر وجمیع اسماء فعلیه در حالت انتساب الی الله مذکور است
واهل بیت عصمت سلام الله علیهم در این مقام بنحو ذکر امکانی
در نزد آنجناب مذکورند وماسوا را نصیبی از عرفان این مقام نیست
ودر این مقام کسی آنحضرت را نشناخته الا الله وحده وسبحان الله
عما یصفون   وثالث مقام نقطه فصلیه است ودر این مقام
آنحضرت باب فیض است از برای آل الله سلام الله علیهم واهل عصمت

طائفند

طائفند حول آن بزرگوار ونشناخته است در این مقام رسول الله
صلی الله علیه وآله را الا الله بما هو علیه واهل عصمت سلام الله علیهم بما هم
علیه وماسوی را حظی در عرفان این رتبه وبیان این ذکر الهی نیست
وصلی الله علیه کما هو اهله والحمد لله رب العالمین   ورابع
مقام نقطه وصلیه ودر این مقام آنحضرت قطب عالم فؤاد وسیر
عالم ایجاد است که خداوند عالم او را مبعوث فرموده بر کل
واز برای آنحضرت در این مقام علم بدایت فرض است واعتقاد
بنهایت کفر وآل الله سلام الله علیهم در این رتبه آل آنحضرت
ومضیء از الضوء واغصان الشجره مبارکه هستند وماسوا را
حتی الانبیاء در این مقام ذکری ونصیب عرفانی نیست وسبحان
الله عما یصفون   خامس مقام نقطه حقیه است ودر این مقام
کل انبیاء واوصیاء مخلوقند از نوران نیر اعظم ودر اینمقام
اول محبیب در عالم ذر آنجناب است لا غیر وکل مذکورند

بذکر

بذکر آنحضرت روحی فداه وان غنی است از کل ماسوای خود
بالله سبحانه وهو العلی العظیم   سادس مقام نقطهٔ اصلیه
است ودراین مقام کل انوار طائفند حول آنحضرت ومؤمنین
از سنخ انسان وملائکه شئون فیض آنحضرت اند ودراین
مقام کثرت وذکر رتبه اجل است که سادس مراتب فصل است
وحدیث وکنت نبیّاً وآدم بین الماء والطّین دراین
مقام است که مؤمنین از سنخ انسان عارف بنبوت آنحضرت
می شوند ولنصیب خود را از اقرار بجلالت انفرد متوحّد اخذ مینمایند
وسبحان الله بارئهم عمّا یصفون   سابع مقام نقطهٔ
کونیه است که بر کل اشیاء فرض است حتی الذرّة فی الجماد
که اقرار بنبوّت آنحضرت نماید از یوم بعثت آنحضرت که
بعد از چهل سنه است از یوم ظهور بامر الله طالع شد ونزول
جبرئیل علیه السّلام وحکم وحی وکتاب وامر بثواب ونهی از عقاب
دراین رتبه

دراین رتبه است که ممکنات از مبدأ بمنتهای بُعد رسیده اند
وفرض جهاد دراین رتبه است که غیر مؤمن بآنجناب پیدا می شود
وبر هر کس معرفت این مراتب سبعه بآیات مودعه در آن
فرض است ومقبول نمیشود اوّل آن الّا بآخر آن که یقین نماید
بیوم بعثت آنحضرت بعد از افول اربعین وآنحضرت در
این مقام افقر از کل موجودات وبشری است مثل خلق
انسان ولوازم مقامات این رتبه اعزّ من ان یذکر واعظم
من ان یکتب است وهمین قدر در مقام اعتقاد بیقین کامل
کافی است بل فرض است بر کل نفوس که ایمان آورند بآنحضرت
چنانچه آنحضرت برا اوست از فضل الله اگرچه نتوانند ادراک
نمایند بعین فضل او را افضل ربّ العزّة بر کل موجودات مشاهده
نمایند وسبحان الله عمّا یصفون   ثالث معرفت ابواب است
ودراین مقام فرض است بر مکلّف اقرار بوصایت امیرالمؤمنین

علیه السلام نماید در این عالم بلا فصل شیئ سوای نفس مقدس او و کل
مراتب مذکوره در معرفت معانی در این مقام فرض است
بشرطها و ارکانها و آن این است که در کل این مقامات
ذات مقدسه حامل ولایت مطلقه را عبد رسول الله صلی الله علیه و آله
بدانی بل ولایت مطلقه انسید اکبر نفس وصایت او است
از برای محمد صلی الله علیه و آله و کنه معرفت آنحضرت را احدی
غیر از خداوند احد و سید اکبر رسول الله ادراک نکرده است و
او است باب مطلقه الهی که احدی از کلمه ابداع موجود نشود الا
باذنه و نه حرفی الی الله رفع میگردد الا بحکمه و معرفت آنحضرت
نفس معرفت رسول الله صلی الله علیه و آله است بل کلمه توحید و شهادت
نبوة نفس اقرار بولایت آنحضرت است بحکم ان الذات لا یعرف
غیره و ان الملک یدوم فی الملک و لا یوجد غیره
و ان معرفة الله کان نفس معرفته لم یزل بلا ذکر شیئ
و لا وصف حکم و همین است دین خالص خداوندی که شخص
اعتقاد

اعتقاد نماید که آنحضرت بنده ایست مخلوق و مرزوق و از برای
او حیاتی نیست الا باذن الله و هر کس سوای عبودیت مطلقه در حق
آنحضرت اعتقاد نماید شکی نیست که کافر است و کل کلمات
آنحضرت در معارف و رتبه خود راجع باین نقطه عدل است
و آنحضرت روحی فداه بعینه است قمص نوریت ظهور
و آیه معبود و علانیه احمد صلی الله علیه و آله بل کان هو هو بعدما
کان لا هی هو و لا هو غیرها فسبحان الله موجده
عما یصفون همین قدر که عبد ربانی از برای آنحضرت
اعتقاد داشته باشد بیقین بعد هر وصفی غیر رتبه احدی
صلی الله علیه و آله که وصف نماید از برای آنحضرت لایق و
و صدق است بکل وجه در نزد آنحضرت چه در
حال حیات و چه در حال ممات سعدو صرف اند و اگر
مذکور شوند شد حاتمی است که در ید آنحضرت باشد و او است

فوق نعت قائلین و وهم مدرکین واداست که صبر نمود در
دین خدا و هرچه از اعداء الله وارد شد تحمل نمود تا آنکه بدرجهٔ
شهادت از ید کافری فایض گردید انا لله و انا
الیه راجعون وصلی الله علیه کما هو اهله
انه هو العلی الکبیر رابع معرفت امامت است
و در این مقام بر کل موجودات فرض است معرفت دوازده
نفس مقدس که قایم مقام ولایت مطلقه نبویه باشند و مراتبی که
در معرفت معانی مذکور شد با هو بهو و در این مرتبه فرض است
و اسماء مقدسهٔ ایشان که مرایا بیان است این است
الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین و محمد
بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد
بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم محمد بن ا
لحسن صاحب الزمان و الفاطمة الصدیقه صلوات الله علیهم اجمعین

و این شموس عظمت

و این شموس عظمت و نجوم عزت در هر شان قایم مقام رسول الله
صلی الله علیه و آله بوده اند چه در اداء و چه در قضاء و چه در امضاء و چه
در بداء و مشیت ایشان در هر مقام نفس مشیت امیر المؤمنین علیه السلام
است بل آیه وما تشاؤن الا ان یشاء الله در حق ایشان
صادق است بحمد الله در صانعه چگونه قلم بذکر وصف ایشان متحرک
گردد و حال آنکه بنفسه شاهد است بعدم صرف در رتبه ایشان و بر معتقد
با آل الله سلام الله علیهم فرض است که نسبت احرف لا اله الا الله
را بانسبه بکل موجودات یک دانند و در مقامات خویش ان
رتبه تقدیم بعضی بر بعضی در احادیث وارد است مثل فضل حسن
بر حسین علیهما السلام و فضل امام زمان صاحب العصر علیه السلام
بر سایر ائمه صلوات الله علیهم و فضل احرف ثمانیه بر ورقه مقدسه
از شجره اولیه که فاطمه صلوات الله علیها بوده باشد و این مراتب
بواسطه قرب بفعل الله است و لعیر از ضرورند عالم و مهمل احدی نیست

واعتقاد برجعت ایشان رکن اعتقاد بایشان است وامروز
بارده بقیة الله امام عصر علیه السلام است وجود کل ما وقع علیه اسم
شیء واعتقاد بغیبت آنحضرت هم مثال اعتقاد برجعت است واعظم
علامات رجعت ظهور جسد امیر المؤمنین علیه السلام است بر قرص
شمس اگرچه حال هم هست ولی حجاب بر عیون خلق است ودوم
قرب ظهور مبارکت شمس حقیقی کشف غطاء از کل ابصار ان شاء الله
خواهد شد ومراتب تفصیل این رتبه مالانهایة له کالانهایة لها
فرض است وبر خداوند بیان والهام وبر عباد تسلیم وایقان
است وکافی است این اشارات جلیه از برای معتقد بآل الله
سلام الله علیهم ونیکو نصیری است از برای عبد عصمت وتوکل
بایشان وکیفی لنفسی ولانفس المؤمنین آل الله وکیلا
خامس معرفت ارکان است بمثل مقاماتیکه در رتبه معانی
ذکر کرده شد ومراتبی که لازمه این مقام است ودر این رتبه
ایقان بوجو

ایقان بوجود کل انبیاء واوصیاء وآیات وکتب ایشان
فرض است بر معتقد که یقین نماید باینکه حقایق افئده انبیاء
واوصیاء از نور شمس جسم شریف حضرت فاطمه علیها السلام مخلوق
گشته است ومدل علی الله هستند بهادی نورها وارکان این سلسله
در نبوت چهار پیغمبر اولی العزم است که نوح وابراهیم وموسی
وعیسی علیهما السلام بوده باشند ودر رتبه امامتی که در حقایق
ایشان است در نزد امامت آل الله سلام الله علیهم معدوم
صرف است ودر هر عصر فرض است وجود ارکان چنانچه از بعثت
رسول الله صلی الله علیه وآله الی ایام رجعت چهار پیغمبر ارکان
قبول فیض بوده اند وآن عیسی وخضر والیاس وادریس علیهم السلام
است ودیگر اخذ فیض از امام زمان علیه السلام مینمایند واقرار
بایشان از اصل دین است ومراتب اقرار باین رتبه زیاده
از ذکر وبیان است والله من ورائه محیط بل هو قرآن مجید

فی لوح محفوظ   سادس معرفت نقباست بدانکه
صراط الله در این مقام ممتد است و ایشان اقرب بامام اند بواسطه
ارکان از کل موجودات و عددی از برای ایشان فرض نشده
و بلا وجود ایشان فیض باحدی نمیرسد اقل آن یکیست و اکثر آن
الی ثلثین بل اذا شاء الله اکثر من ذلک هم ممکن است چنانچه الآن
هستند که در خدمت امام زمان علیه السلام مشرفند چنانچه در
حدیث وارد است فنعم المنزل الطیبة وما بثلاثین
من وحشة و ایشان اقل از طرفة عینی از حضور امام عصر عجل الله
ایامه محجوب نیستند و بغیر از او ناظر باحدی نیستند و معرفت
ایشان بهفت رتبهٔ مذکوره فرض است ولیکن این مراتب سبعه در رتبه
ایشان متلجلج است تلجلج رتبهٔ آخر ارکان چنانچه در ارکان الی المقام
احمدی صلی الله علیه و آله همین قسم امر مستور است و شرف ایشان
بعلم این مقام است و قرب او بخداوند عالم از جهت قرب
بمعرفت

بمعرفت چه ممکن است از شرایع رتبه که سبقت گیرد احدی بر احدی
بلا علم و عمل بل بشرف سبقت وجود و قرب او بحضرت معبود
و عقبات این رتبه لا یحصی و لا یذکر است و اعظم علامت معرفت
نقبا علم معرفت آل الله سلام الله علیهم و عمل است و ایشان در میانه
خلقند و با مردم معاشرند ولیکن ایشان را کسی نمیشناسد الا بعضی
از نجبا که بعضی از ایشان را میشناسند حتی اهل و فرزندان ایشان هم
ایشان را نمیشناسند و همینکه فوت یکی ظهور بهم رساند خداوند عالم
بر قلب کسیکه قابل است القای میفرماید که قائم مقام او گردد و بشرف
حضور منیر اعظم روحی فداه واصل گردد و ایشان حامل فیض اند باذن الله
در تکوین و در تشریع و ترتیب نجبا با ایشان است و ایشان قادرند
بر آیات عجیبه و خوارق بعیده ولیکن بی اذن امام علیه السلام ظاهر
نمیفرمایند و ایشان تدبیر ارض و من علیها را مینمایند باذن
امام علیه السلام و رؤیت ایشان لقای حجت علیه السلام را رویت

فوادی است که بعینه رویت نماید یعنی محسوس است و ایشان
در هر ارض که باشند در ارض طیبه مبارکه در حضور اند و هر گاه
کسی اقرار به پنج رتبه معرفت نماید و این رتبه را یا نفسی از ایشان
را جحد نماید کل معرفت آن هباءً منثورا خواهد بود و لاجل آنکه
خیط معرفت باین نظم محکم شده و عمل عامل مقبول نخواهد شد
الا بمعرفت این رتبه کما هو علیه و هی اهلها و فرض است
بر کل عباد که با هر کس در مقام رحمت و محبت حرکت نمایند که مبادا
با اهل حرف لام خلاف سبیل عبودیت از ایشان ظاهر شود
و معرفت باسم و شخص کل تکلیف کل نیست الا یکنفس زیرا که احدی
عالم نیست بلکه میسر نیست هر گاه کسی از امام علیه السلام اسمای ایشان را
طلب نماید و آنحضرت باو القا فرمایند در حالت نوم و شئون حکمیه
حقه که عبد یقین نماید بر حقیت آن و هر کس عارف شود نصیب جزئی را از کتاب
این رتبه را اخذ نموده و انه من العارفین سابع معرفت

بجلالت

نجباست و مهالک این مرتبه لا یدرک و لا یذکر است و نجباء عبادی
هستند که بعد از نقبا در رشته وجود فیض بایشان رسیده و از ایشان
بما سوای خلق و عدد ایشان در کلام اهل بیت علیهم السلام معین است
بعضی از اهل بیان چهل عدد مستور داشته اند ولیکن حق چنین است که
عدد معین نیست و ایشان در غیبت امام علیه السلام علمائی هستند که
بخلایق احکام الهی را میرسانند و ایشان را از لقای شمس ازل نصیبی مکتوب
نشده الا ان یشاء الله بلی در نوم بلقاء حضرت امام علیه السلام فایض
میگردند و اخذ احکام الهی را مینمایند و این بزرگواران کسی باسم و نسب
نمیشناسند بل با ایشان کل خلق محشور اند و ایشان میرسانند بکل
فیض الهی را بواسطه نقباء در مقام تکوین و تشریع و علامت معرفت
ایشان اینها نسبت بکلمه هستند که اخف ان در امکان ناطق نیست
بل عدد حرف ها که ستر حروف و مقام توحید است عدد آن کلمه
طیبه است که نفس ظهور ها است در مقام حروف و امروز این

مقربان منظر اعلی محجوب هستند از نظر مردم بل بعضی از ایشان را
هم بعضی از شیاطین انس در مقام جحد و طعن بیرون آورده‌اند
من حیث لا یعلمون و اکثر مردم از رجال و نساء طائفه
اثنا عشریه بواسطه بی‌عرفانی این رتبه داخل برزخ خلاف شده‌اند و
هرگاه نفس کل مراتب سته را اعتقاد بیقین نماید و در این مرتبه
از مقامات سبعه مذکوره نقطه فضیله را جحد نماید در مقام معرفت یکی
از نجبا کل اعمال آن باطل و هباء منثور است بل معرفت آنه در مقام
ظهور تمام نمیشود الا بمعرفته این سبعه و همین قدر که عبد این مراتب را
یقین نمود و اخذ تکالیف خود را از کسی نمود که مؤید من عند الله است
بر آن خوفی نیست که انشاء الله بالقطع مغفور است و بر کل فرض حتمیست
که با کل مردم بر سبیل حب حرکت نمایند که مبادا در مقام جحد یکی
از این مقربین وارد شوند و جحد یکی از ایشان جحد کل است
و معرفت درباره یکی از ایشان معرفت درباره کل است و اما شانی

رجال حفظ

رجال حفظ روات آیات امام علیه السلام می‌باشند که رد
ایشان رد خداوند عالم است و طاعت ایشان طاعت اوست
و در مقام اخوت بر کل فرض است که هر چه از برای نفس مؤمن خود راضی
میشود از برای برادر خود هم که در ذکر رابع با اوست راضی شود و اخوت
نیست فی ما بین کسی که ذکر رابع را انکار نماید بل فرض است بر مصدق
که بحکم خود منکر را معتقد باین اصل محکم که جزء اصول دین است گرداند
و سلوک عبودیت و سیر الی الله در صحیفه حرمین مفصلا ذکر شده سزاوار است
بر کل که طالب ترقی هستند بآن عمل نمایند و مختصر نقطه سلوک از
برای کل این است که لله و فی الله در کل شأن حرکت نمایند
و معرفت این امر بغایت صعب و عظیم است چه بسا شخصی باعتقاد
خود لله حرکت میکند و مع ذلک کافر است و لاجل عناد با خداوند
در واقع حرکت نموده مثل اعمال جماعت سنت که باعتقاد خود لله
می‌کنند و کافرند و ضد خداوند بری است از عمل ایشان بل در واقع

توجه بخداوند نیست بل بجبت و طاغوت است چنانکه نص قرآنست
که میگویند والله ان اردنا الا الحسنی وخداوند تکذیب ایشانرا
در قرآن نازل فرموده ومثل ایشان اشخاصیکه شیخ منفرد در مقام
توحید رحمة الله علیه و قائم مقام او ومحبان او را جحد وسب مینمایند
اگرچه باعتقاد خود لله مینمایند ولیکن شیطان حق را باطل بنظر ایشان
جلوه داده وبنص حدیث ناصبی کسی است که شیعیان ما را جحد کنند
وشکی نیست نزد اولی الالباب که ان متوحدین مثل شیعه خالص است
وحکم اشخاصیکه جحد شیعیان ال الله مینمایند در رجعت ایشان انشاء الله
ظاهر خواهد شد وامروز حکم ایشان در معاشرت بمثل حکم دم معفو است
وخداوند کافی وشاهد است کل را وهو العلی العظیم باب
الرابع فی بیان المعاد لله عز وجل وصیت میکنم در این کتاب
کل را که از عدل خداوند بترسید وجحد مقربان ملأ اعلی را اثر
نگرفته وبحکم قرآن یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا

میکرد

سدیدا حفظ لسان نمود که حیات دنیا و حیات آخرت
بلا ذکر است ودر روز قیامت بحق خداوندی که شریک ندارد اشد
عذاب واعظم عقاب از برای اشخاصی است که رمی میکنند بسوی اهل
معرفت ال الله سلام الله علیهم بکلمات شیطانیه بل در این عالم هرگاه
مشاهده حکم خداوند را نمایند در حین جحد ورد باتش عدل حق بسوزند
چنانچه خداوند عالم اشاره فرموده لو تعلمون علم الیقین لترون
الجحیم ثم لترونها عین الیقین ثم لتسئلن یومئذ منهم
واولئك هم اهل النعیم فی الدنیا والاخرة واولئك
هم الغافلون ای طلابزرگان دین وعلمای اهل یقین
بترسید از حکم این ایه شریفه در شان وان نار جهنم
لمحیطة بالکافرین وخداوند عالم در شان علیم وشهید است
واوست غنی مطلق واستغفار میکنم بسوی او چنانچه من مستحقم
واوست عطوف رحیم وبدان که از مسائل اصل دین معرفت

سبعه مأموره در حدیث است و احکام معاد و آخرت هم در ظلّ
آن مسطور است بل این هفت رتبه معرفت حکم هفت مرتبه جنت معتقد است
و احکام معاد در نشأه آخرت است و تکالیف آن عالم بمثل تکالیف
این عالم است الحرف بالحرف و ایقان بمعاد و حشر اجساد و اجسام
و مقاماتیکه خداوند عالم بعد از موت مقدّر فرموده از جزء ایقان
بمعرفت خداوند است و هر کس جزئی از جزئیات شریعت مقدسه
که تکلیف این عالم است و جزء از مقامات عالم آخرت که تکلیف
نشأه بعد از موت است انکار نماید بمثل آن است که انکار وحدانیت
خداوند را نموده و اقرار بکل شئون این عالم از معراج و مقامات
منصوصه در آن و حکایتیکه وراء الفرض است در کل مقامات
مثل اعتقاد بتوحید واجب است و معراج آنحضرت بجسمه و لباسه
ونعلیه فرض و محقق است و اعتقاد بحدیث وارده از حضرات ائمه
در این مقام فرض است که ساعت معراج حضرت در خانه
تشریف داشتند

تشریف داشتند بل همان ساعت بجسمه معراج بملکوت سموات
و ارضین فرموده مع آنکه بجسمه در مقام خود بوده و بیان این مطلب و
ذکر معاد و شبهات فلاسفه و حکماء در صحیفه شرح دعاء غیبیه
شده همین قدر که انسان ناظر بقدرة الله و فعله باشد تصدیق باین
امور بحقیقه علی الیقین مینماید اگرچه ادراک نتواند و قائل بعود ارواح
بدون جسم از عدم معرفت بذات اقدس حضرت ربّ العزت است
و اینکه در میان خلق شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد قدس الله تربته
قائل بعود اجسام نیست کذب محض است و اصل این شبهه از طلاب
علم است که درک کلمات آن قطب عالم فؤاد را نکرده
بل آن مستقر بر کرسی وحدت در جنّت رفرف بین یدی الله
علمیه بری است از معتقد به این قول بل قائل است بمعاد کل شیء بعلمکه
احاطه کرده است کتاب الله الفؤاد و فی مقامه والعقل فی مقامه
والنفس فی مقامه والجسم بالثلاثة فی مقامه و من عدل عن
ذلک فیکون من المشرکین و بدانکه یقین بوجود جنت

و مارا هم فرض است و در هر جو خلقی هستند ما شاء الله که قبل از وجود
این جوهره بدیع بعد از بعث و حشر داخل مقامات خود شده اند
و اصل جنت و آلاء آن از نور حضرت سید الشهداء علیه السلام مخلوق شده
و کسیکه عارف بحق آنحضرت باشد خود را در جنت می بیند و با آلاء
آن متنعم است اگرچه در این عالم باشد و توهم ننمائی که این اشاره
امر باطنی و موهوم است لا والله بل در حقیقت هرگاه کشف غطاء
از دیده تو شود مشاهده مینمائی مقامات جنت را بمثل آنکه مخلوقات
این عالم را مشاهده میکنی هم چنانکه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
بجاریه هارون نمایانیدند و بحق خداوندیکه جانم بید اوست
از منتهای یقین خود بوجه خداوندی اگر کشف کل غطا شود از برای
من الیقین زیاد نمیشود و می بینم بعلم الیقین در این ارض وحدت که
نشسته ام کل آلاء جنت و مقامات آنرا بمثل کسیکه در جنت
برادرانش متکئه مستقر است و هرگاه بخواهی آب کوثر را در این
عالم مشاهده کنی و بیاشامی زیارت کن حسین ابن علی بن ابی طالب
علیهما السلام

علیهما السلام را که والله در حین زیارت و اعتقاد باین امر از عین سلسبیل
بید الله در کاس رسول الله صلی الله علیه و آله نوشیده ای فطوبی لک
ثم طوبی لک بل متوسمین از فرقه مخلص مقامات اهل جنت
را میتوانند تمیز دهند بکلمات ایشان و حکم کنند در این عالم
از برای ایشان باعمال ایشان ولیکن خداوند گواه است که با وجود
این مقامات مشهوده این قدر در هم کلا محزون نمودند که نتوان ذکر نمود
علمای این عصر خطا ایشان در واقع اقرار بعجز است از عدم فهم کلمات
من و مع ذلک واقع شد آنچه که قضا جاری نمود شیاطین انس که از
ایشان یک حدیث عاجز بودند جرأت بر حکم خداوند نموده و عمر
نموده بعلم که سبقت گرفته بودند در امکان ایشان از احدی و هرگاه
ناظری بنظر واقع مشاهده نماید می بیند که عدد حروف ید معکوس جائر
شد تمام عدد حروف وصی را در حجه بعد از آنکه میدانست که هر که تکفیر
را بضلالت بیند از ذم مثل آنست که جمیع عالم را بضلالت انداخته
و قتل نموده و کافر است از برای عالمین شهادت خداوند جبار

دلیل است رجل ناصرات ایشان را در اخذ آیات حکم خداوندی و خصمیه
ال الله سلام الله علیهم در محشر و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
بل هرگاه راجع بنفوس خود شوند و عظمت عدل الله را مشاهده نمایند قرائت
کتاب را یقین خواهند نمود و همین حکم از برای افئده ایشان احراز
ما رجحیم است ان کنتم تعلمون لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم
ثم لترونها عین الیقین ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم و میدانم
که آنچه در علم خداوند گذشته جاری خواهد شد ولیکن یوم میقات
بین یدی الله است و میگویم بحکم قرآن لن یصیبنا الا ما کتب الله هو
مولینا و علی الله فلیتوکل المؤمنون و بحق سید اکبر روحی فداه که
مشتاقم بموت اشد اشتیاقا من الصبی بثدی امه لا حول الا بالله
و انا لله و انا الیه راجعون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون بدانکه اینها از امور اعتقادیه
در معاد اکثر من ان یحصی است و فرض است بر معتقدین بجناب
ثمانیه که اعتقاد بنشئه حظایر و اهل ان بیقین داشته باشند و اعتقاد
نمایند بجنان سبعه و مقامات ان و بدانکه ثمره اعتقاد بانها و اهل آنها

اینست

اینست که در این عالم با اهل جنت بمحبت و رحمت سلوک نماید
و با اهل هر مرتبه بطور مقامات ایشان که مقدر شده از جانب
حضرت رب العزت سلوک نمایند و هرگاه اسرار معارف
اهل رضوان را با اهل جنت سلام بیان نماید از مقام ایمان کامل
بعید شده و ظلم بایشان نموده بل بر معتقد بانکه جنان فرض است
که مقامات اهل جنان ثمانیه را علی ما هم علیه بما هو اهله بیان نماید
و شبهه نیست که هرگاه معارف جنت احدیت را با اهل جنان سبع
عطا کنند هر آینه مشرک و خارج از جنت میشوند و کذلک احکام
اهل جنان با اهل حظایر جرمی عظیم است سلوک بنده خالص در این عالم
با کل خلق که هر نفس بل هر شیء مستحق بیک نوع عطاست و مثال جوع
مقام رحمانیت است که بر عرش عطاء بکل سوا کشیده و همچنین است
حکم اهل جهنم و حظایر ان و مقاماتی که خداوند عالم از برای کافرین
مقدر فرموده و هرگاه در این عالم جحد و ردی که نصیب با اهل مرتبه اول است

بشانی دهد ظالم گشته بل فرض است بر مؤمن باالله که تبرّی جوید
سرّا و علانیة وارثار را از اهل جهنم وخطایر آن و هرگاه العیاذ باالله
لاجل حبّ شئ در جحد ایشان تامل نماید فی الحین داخل نار شده
وآیه وان جهنّم لمحیطة باالکافرین در شان او صادق است
ومقبول نیست از احدی مقامات معرفت سبعه مشیره ومعرفت
معادالا به برائت از اعداء این مراتب کلّها وهرگاه کسی شک
در حکم برائت یک از اعداء نماید بنفسه عدوّ است وامر الله اعظم
وکبیر از آن است که بتوان اشاره نمود وهرگاه کسی تبرّی جوید
از اعداء این مراتب سبعه در رتبه نقطه وصلّیه تبرّی نجوید هر آینه
مشرک است وامر بغایت صعب است وحال انکه شریعت سمحه
سهله است واخف از احرف از کلمه باب در سمحه بودن در کلام
الله نازل نشده واین دلیل است بسرّ امر قد عرف اولی الالباب
ان ماهنالک لایعلم الا بما ههنا واعتقاد بسؤال قبر و فشار
ان وعالم برزخ ویوم بعث ومیزان وصراط وحساب وشئونات
ارض محشر

ارض محشر بنهجیکه در کلمات اهل عصمت سلام الله علیهم وارد شده فرض است
وتفصیل مراتب باخث حجاب عبدیت دعائی که در باب خامس ذکر
میشود جامع جمیع مراتب اعتقاد است که عبد بعد از قرائت ان عمل باصحهر
اصول دین خود نموده وکافی است این دعا کل را در مقام اعتقاد ودر هر شان
عالم ببداء وعدل خداوند باش که اعظم کل مقامات خیرات است و
اشاراتیکه در این چهار باب در مقام اصول دین شده کلا را بیکر واوراق
شجره طوبی بدان وسلوک کن با نفس خود باحسن سبیل محبّت که نساء
مؤمنه اوراق شجره کافورند در جنّت ومیازار ایشان را بطرق علنی که
بقدر همین طرف محجوب از حکم الله خواهی بود ودر هر حال مستعد لقاء الله باش
که موت اقرب بانسان است از کل شئ ونظر از دنیا وزخارف آن
بپوش که کل نعیم در دنیا در نزد یک ساعت از دار آخرت عذاب
صرف است ودر کل اشارات بایقین باش وحد یقین این است که
نترس از احدی با وجه خداوندی در طاعت وحکم او وهمین ابواب اربعه
کافی است کل را در مقام اعتقاد والله من ورائه محیط بل هو قرآن

مجيد في لوح محفوظ باب الخامس في دعاء الاخلاص لله عز وجل

بسم الله العلي العظيم الحمد لله الذي ابدع السموات والارض بامره
ثم الذين كفروا باياته الى الله يحشرون اللهم اني اشهدك
بما تشهد لنفسك قبل كل شيء بانك انت الله الفرد
الاحد الصمد الحي القيوم الذي لا ياخذك وصف من شيء ولا
ذكر عن شيء وانت لم تزل كنت بلا وجود شيء ولا تزال
انك كائن بلا ذكر شيء والان قد كنت بمثل ما كنت في ازل
الازال لم يكن معك شيء ولا يذكر في رتبتك شيء فسبحانك
سبحانك لن يعرفك على حق ذاتيتك احد ولن يعبدك
على حق كينونيتك عبد فاشهد لديك في مقامي هذا بان
نفسانيتك دالة بالقطع والمنع وانيتك شاهدة بالسد
والياس فكل الوصف يرجع الى مقام ابداعك وكل النعت يدل
على مقام اختراعك ان قلت انت انت فقد حكت المثال
بالمثال وانك لن تعرف بالاحديت وان قلت انه هو هو
فقد دلت الاحدية بالجلال وانك لن توصف بالهوية فسبحانك
سبحانك

سبحانك يا الهي لا سبيل لاحد اليك لا بالذكر ولا بالايقان ولا بالثناء
ولا بالبيان ولا بالعجز ولا بالاسماء ولا بالصفات فاستغفر ربي
يا الهي في تلك الساعة التي تنزل قابض الارواح باذنك مما
يحيط علمك ويحصي كتابك وانك يا الهي لتعلم سري وعلانيتي
ما جحدت توحيدك وانعملت سوء فاستغفرك واتوب اليك
وقد انقطع الرجاء مني في تلك الحال من كل شيء ولا اجد نفسي
معيناً دونك وحدك لا اله الا انت اللهم اني معتقد
بعدلك وبدائك وانك يا الهي لو تعذبني بكل عذابك سرمد الابد
بدوام ذاتك جزاء ذكري بين يديك لكنت مستحقاً بذلك
وانك محمود في فعلك ومطاع في حكمك ولا شفيع لي
غير نفسك فاغفر اللهم بجودك ورحمتك فانك غني
عن عذابي وانا مضطر الى غفرانك وان تدعني لكنت من
الهالكين فانزل على الضر في تلك الساعة مبدائك ولقائك
واستغفار ملائكتك ونزول رحمتك فانك انت انت قد
انقطع النفس مني واني انا انا فافعل لي ما انت انت انك

اهل الجود والكرم والعزة والامتنان والسلطنة والبيان
والنعماء والكبرياء ولا اله غيرك ولا خالق لي سواك وانك
رب العزة على الخلق اجمعين واشهد يا الهي لمحمد حبيبك و
رسولك وصفيك وخيرتك بالنبوة لما انت تقدر في شانه
وتجعله مقام نفسك في الاداء والقضاء والبداء والامضاء
وما احاطه علمك في حقه وما نزلت عليه من القرآن وآياتك
وما فرضت عليه من احكامك ومقاماتك وما كرمته ليلة
المعراج من علاماتك ودلالاتك وما نزلت في حكم ميزانه المهيمن
على الكل انك على كل شيء شهيد اللهم اني مؤمن به وبكتابه وبكل
فروضه وسننه ما نزلت عليه من دينك الخالص واشهد
انه قد بلغ ما حمل من وحيك ونصح على حق الامر في امتثال اوامره
الله كما هو عليه من طاعتك ومحبتك وصلى اللهم عليه بكل
صلواتك وبركاتك ونفحاتك وآياتك بفضل نفسك الذي
جعلته فضل محمد صلى الله عليه وآله على الخلق كلهم اجمعين
واشهد للاوصياء محمد صلى الله عليه وآله بعده علي ثم بعد
علي الحسن

علي الحسن ثم بعد الحسين ثم بعد الحسين علي ثم بعد علي محمد ثم بعد محمد
جعفر ثم بعد جعفر موسى ثم بعد موسى علي ثم بعد علي محمد
ثم بعد محمد علي ثم بعد علي الحسن ثم بعد الحسن صاحب العصر حجتك
وبقيتك صلواتك عليهم اجمعين بانهم قائمون مقام حبيبك
في كل شان دون حرف التي قد اختصت بها نفسه دون
احد من اوصيائه واشهد انهم كانوا محال معرفتك ومعادن
عظمتك ومقامات عزتك وعلامات وحدانيتك في
اذل الازال لا يسبقهم في الشرف احد ولا يساويهم في الرتبة
شيء فصل اللهم عليهم كما بلغوا توحيدك وحملوا دينك
واحتملوا الاذى في جنبك واشهد انهم عبادك المكرمون الذين
لا يسبقونهم بالقول وهم بامرك يعملون ويحكمون واشهد ان
قائمهم صلواتك عليه حجتك امام الحق به اتوجه اليك وبه اعتصم
بحبلك وبه ادعو القائك وبه اطمئن رضوانك فانصر اللهم
من اراد واخذل اللهم من لا يعرف حقه وينكر عبده

فانّك بكلّ شيء عليم واشهد ان شيعتهم كانوا انصار دينك
وحملة كتابك وتراجمة وحيك واركان توحيدك
وانا ذا مؤمن بسرّهم وعلانيتهم واوّلهم وآخرهم وظاهرهم
وباطنهم وحيّهم وميّتهم وحاضرهم وغائبهم واقدمهم
كما هم عليه من فضلك فانزل اللهمّ عليهم رحمتك وبركاتك
ما انت انت انّك انت العزيز الحكيم واشهد انّ اليوم طاعة
باب حجّتك الذي اكرمته اياك واقمته مقام المقرّبين من اولياءئك
فرض بحكمك وانا بحقه عارف ومن اعدائه كلهم برئ واشهد
انّه قد بلّغ ما حمل من جود بقيتك المنتظر وانّه لمن المؤمنين بك.
وباياتك فاجزه اللهمّ فى دينك ما انت انت واغفر اللهمّ
لاهل ولايته ما انت انت واخذل اللهمّ اهل عداوته ما
انت انت انّك تعلم كل شيء ولا يخفى عليك شيء في السموات
ولا فى الارض وانّك على كل شيء شهيد واشهد انّ الموت
حقّ والسؤال فى القبر من اركان دينك حقّ والبعث حقّ و

الحساب

والحساب حقّ والجنّة حقّ والنار حقّ وانّ الساعة اتية
لا ريب فيها وانّك تبعث من فى القبور فى رجعة اوليائك
ويوم فناء عبادك ولا يعزب من علمك شيء وانّك انت
الغنيّ الحميد يا الهي انا ذا اشهد بين يديك لكل ما تحب
كما تحب ولكلّ ما تبغض كما تبغض ان تلك الكلمات كانت
اعتقادي بين يديك بها احيى وعليها اموت باذنك
ابعث انشاء الله بين يديك فاجعلها باذنك وديعة
لى الان عندك فردّ على بمنّك فى مواقع الخوف واجعلها
لي ايات الانس فى علامات البعد فانّك حيّ قيوم قادر
احد صمد فرد وتر لم تلد ولم تولد ولم تكن لك كفو ولا مثال
وانّك انت الله ربّ العالمين اشهد ان لا اله الّا الله
واشهد ان محمّدًا عبده ورسوله واشهد انّ عليًّا عبد
بقيّة الله فى كلّ لوح حفظ اللهمّ صلّى على
محمّد وال محمّد وانا ذا اقول بحكمك فيما نزلت
فى القرآن لذكر اهل الجنّة ان الحمد
لله ربّ العالمين

واوصياء وفاطمة صلوات الله عليهم امناء الله واحبّائه واشهد انّ عليًّا

خطی آب طلا منشی قضا و قدر
نوشته بر در این کاروانسرای دودر

که ای ز خوانه جدا ماندگان ره پیما
اگر کنید بر این کاروانسرای گذر

زیکدرش چو نسیم صبا فرود آیند
برون روید چو خورشید از در دیگر

تو این رواق زر اندود را که می‌بینی
نشیمن جم کاووس بوده با نوذر

پدر که جان عزیزش بلب رسید چه گفت
یکی نصیحت من گوش کن تو جان پدر

درخت اگر متحرک شدی ز جای بجای
نه جور اره کشیدی و نه جفای تبر

هزار مرتبه سعدی ترا نصیحت کرد
ولی چه سود که پندش نمیکنی باور

خلوتی یارب نمیخواهم جام یکمنی
شاهدی شمع شبستان شبی در گلشنی

که این خیالات عبث عین تقاضای منی با هواست
راست گویم گوش کن جانا کر دل با منی

رحمتی میباید ز رنجت دل چون آتش
سنگی میباید دسوزتن چون آهنی

خواجه آیینی صفا جوئی بپرس از زر اتعب
ننگ میدان رسم مردی رو بیاموز از زنی

گوهر جهوز امکن بازیچه هر طفلکی
خاتم جم را مده دست هر اهرمنی

زاهدا رو جامه تقوا عبث بر ما مپوش
در شکستم بمردی از ازل پیراهنی

خوانه سوزم شد جنون ز فغان کم گیر کرم بارش
بهر طفلم نیست غیر از سنگ طفلان دامنی

قصیدهٔ مسمط مال جناب میرزا یحیای اصفهانی که للسید محمد حسین
و للمرحوم للسید نبی اسدآبادی معزز و منیر پانزده شهر جمادی الاولی
سنه ۱۳۲۰ه

خیزید و می آرید که ایام بهار است
باغ و چمن و لاله و گل رشک تتار است

تا می نگری کوکبهٔ سرو چنار است
تا می شنوی زمزمهٔ سلسل صار است

از آب روان سطح زمین آینه سار است
از کوه طلل بوم بر دشت و در شخ

دی رفت بهار آمد سر زد ز چمن گل
نسترون نیلوفر ریحان قرنفل

سرو و سمن صوری سیسنبر و سنبل
سلسل بسر سرو و در نارخنه قلقل

از ساغر مل گشته چنین بیخود بلبل
کاورد توان با حیل مکرش در فخ

چون خط بتان رسته بنفشه ز لب جوی
در جلوه چه رخسار نکویان گل خودروی

بلبل بنشاط آمده در رقص بهاهوی
پرواز کنان هر دم از این سوی بدان سوی

زاشکوفه سر انگشت شگفت آید از ان روی
کز فید شدش موی برون نامده از شخ

خاک چمن از آتش گل چون کف موسی
باد سحر از نکهت فرحون دم عیسی

لاله است چه قندیل و گلستان چه کلیسا ناقوس زند فاخته چون راهب ترسا
دوشیزه شده ها ملی از مریم عیسی
گلبن چه شهید است بخون جامه ملطخ

هر گه بگلزار وزد باد بهاری آید ز چمن بوی خوش و عود غماری
از لاله چمن چون قد ترکان حصاری وز ژاله دمن چون خط خوبان تتاری
آید بنظر هر طرفی روی نگاری
چون بوقلمون سطح زمین از سنخ فرخ

در قهقهه کبک اندر و در جلوه طاوس بازند زند زند زند قبره ناقوس
سرمار نواز و بط دراج زند کوس خانند صحف سیره سرخاب بسالوک
وان هدهد ابتسه چه انکم دک جاسوس
در باغ نهد روی بحر گوشه و هر کنج

ای آنکه لبت محیی اعجاز مسیح است قول تو صحیح است و بیان تو صریح است
حال تو بدیع است مقال تو فصیح است روی تو صبیح است و کلام تو ملیح است
من شاد و تو تو غم بغم این هر دو قبیح است
شنعان و عجبان و حما اثر دو من یخ
اکنون که گلستان ز خوی آمده خرم در کاخ نشینی بغم از بهر چه تو غم

باغم

باغم تو همی تو غم من باجی در قم من مرم و دلشاد من تو طفل و در غم
مسند گویند که مردم عالم
شنج بتصابا و صبی یتشیخ

هان ای بط طاوس بط کن خون کبوتر بقدح تا لب خط
تا من بخورم باده ببانگ دف و بربط وانکه ز نم از سر مستی قلمی قط
در رشته نظم آورم این مسمط
در مدح قسیم تحی جنت دوزخ

سلطان سلاطین علی عالی اعلا خاقان خواقین ولی والی والا
نام خوش او ورد زبان زکریا لعل لب او زنده کن صد چه مسیحا
در بان درش بو البشر و یوشع یحیا
از صدق بر ابراهیمش هیزم کش مطبخ
شاهنشه دین نور مبین قدوه اخیار دارای جهان مالک جان زنده ابرار
مصباح سبل صامع کل قامع فجار مفتاح جنان رافع زر دافع اشرار
سر ذات خدا را صفت محرم اسرار
بر احمد مرسل وصی ابن عم اخ
هر اکه که بی جنگ نشیند ز رخ جنگ دارد ز غضب تیغ ز پیکر بسر جنگ

از چهره گردان دلیران ببرد رنگ   نه هوش بسر ماندش دیگر نه هنگ

از کشته زبس پشته گریزد لصف جنگ

گردد ظلم از خون اعادی مسلّخ

ای آنکه یکی چاکر تو آمده لقمان   هستند کهین خادم تو موسی عمران

خاری ز ریاض قدمت روضهٔ رضوان   جاروب‌کش درگه تو حوری غلمان

مهر تو بهشت آمده قهر تو نیران

موی تو صراط آمده زلف تو برزخ

یکشمه ز موی رخت ای ذات مقدّس   وَاللَّیلِ اِذا عَسعَسَ وَالصُّبحِ تنفّس

بر خاک تو سجده برد چرخ مقرنس   بر عصمت ذات تو بود آیات نبی بس

گوید بلسان صفت ذات تو هر کس

مقرید بدآحی قمرید به بخ بخ

لاله رخان رخت به یغما بسپاد   تا هست شیرین سخن و قصه ز فرهاد

احباب تو باشند ز درد و الم آزاد   سر سبز و بدن سالم جان خرم و دل شاد

وانکس که مر احباب تو را هست عدو باد

از تیغ ستم تار وجودش همه نخ نخ

والطف الالطاف خوان نعمت
ح وعنايات رای منقبت
وعدل ميزان فرودة فرزت
سيم وما لكى يوم المحشر
بحق محمد واله الامجد
تا او زمان بيشخ زنشر
جامع جميع كمالات آداب
معروف معالى نحوى كزبر
عدى علوم عليا الفا
فضل باب ورتبت زنا
فضلان نوازى البرملا
ابدى ملا

سيم وما لكان خطاب بديع
پيشوای بنده مذنبان شفيع

دال داده وبين ای مخلوقاته
ای رفت كردش موت حياته

لام والهى الاهو الحى
غيرجه توبيه على كل شىء

بعد از طوبلات آباى اسمات
وخواطرخوات بو اخ ابناها

قوم قبايل خورد كبار
فرح مسرور بولاء نهايات

بيدار اوى مخلص مقالات
نوشته جولو لطف نهايات
منى بيدار دمشهور درلات
بعد از تعرف رسمى دعوات
زحق جهان تردن آلتى بات
زحق بسجرا مسته من جلات
مرسل لحاظ معلم
زى دنياى وذرة نامى زلال
بكى حرمت ساعة ذى الكوثر
جواب بنذرى عذرى ژدهر
زحفظ حفيظ قادر چون
وشمن كذار بان محروس مصون

دراف غ وترج لؤلؤ واران مشفع كهم فتح نادرة ايام
عازم بو ويصوب صنعت كاران مضمون مفهوم بو واضح نظام

بعد از تفرج معنوى حامل
سدتى حال حسنات حامل

چون محتوى وجه سعد
كمال فرح حرمى نمود

اظهار جه لطف بنده نوازى
پرسان احوال مخلص مزاجى

بو تسلى دل تسكين خواطر
زفرط الطاف فيض مظاهر
ارسال كه ولدى قربت دلالات
زيحرالسرور معلى آيات
مستبرى اكرم تمام احوالات
اصدار الصحه در رقم جهات
باحسن بوجه مرحمت كهف
اميد بيكار واحد ولقد
سواى محرومى فيض مظاهر
كدورت نبى باعث دخواطر

٤٥

یا خداوند هر کونه نعیم

فضل وار ده بوفا و ره تجدید

شکسته بسته یا تمام اتمام

یا محمد نون دعا و سلام

کاف رجاش ایدن بو سوره کلام

لام و لا لا فرد لا ینام

بیم ح بحق لذی لا یموت

میم مراح نون استمد عاشق نوت

دال وار ده صانع کل کائنات

دعای شرب راجابت زلات

یا حی یا قیوم یا لم یزل

محفوظ کن ز لطف محمد علی

اولا مقصوده ایدنه انعام

کام روا باد تا یوم القیام

الف اسمیم ایدن جهداور

محفوظ بدن ز عین جادو الف اله حق پیغمبر

محفوظ بدا هین ز تلافات

بروح رسول مدنی صلوات

عقیل مسلم برادر حضرت امیر است